

بررسی دانش بومی شناخت و طبقه‌بندی اجزای محیطی در

جهت مدیریت بهینه مراتع

مطالعه موردی: عشایر دیلگان در استان کهگیلویه و بویراحمد

محمد رحیم فروزه* ، غلامعلی حشمتی** ، حسین بارانی***

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۴

چکیده

دانش بومی شیوه‌های یادگیری، فهم و نگرش به جهان است که نتیجه سال‌ها تجربه و مشکل‌گشایی بر اساس آزمون و خطا به وسیله گروه‌هایی از مردم در حال فعالیت می‌باشد که منابع در دسترس را در محیط خود بکار برده و تجربه کرده‌اند. بهره‌برداران مرتع، اعم از جامعه عشایری و روستایی در ایران، از سالیان بسیار دور آندوخته‌های ارزشمندی در زمینه دانش بومی مدیریت مرتع دارند که جزء پتانسیل‌های فرهنگی و سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی این جامعه کهن به شمار می‌روند. بنابراین در این تحقیق به بررسی مبانی تقسیم‌بندی و نام‌گذاری اجزای محیط در مرتع دیلگان به عنوان عاملی مهم در

* استادیار دانشکده مرتع و آبخیزداری دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان. (نویسنده مسئول)

rfroozeh@gmail.com

** استاد مرتع و آبخیزداری دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان. heshmati.a@gmail.com

*** دانشیار مرتع و آبخیزداری دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان. baranihossein@yahoo.com

نظام‌های طبقه‌بندی عرصه‌های مرتعی از منظر دانش بومی پرداخته شد. گردآوری اطلاعات از طریق مصاحبه در محل زندگی عشایر و مشاهده مشارکتی بر اساس روش پیمایشی صورت پذیرفت. از اطلاعات کسب‌شده از شیوه‌های متفاوت مصاحبه، فیش‌برداری شده و استخراج مفاهیم کلیدی از دانش روایی بومیان صورت گرفت. نتایج این بررسی گویای آن است که عشایر دارای مشاهداتی زیرکانه و دقیق در مورد نظام‌های طبقه‌بندی شده‌اند که کاملاً با شرایط محلی مطابقت دارد. چنان‌که ایشان برای هر یک از اجزای طبیعت پیرامون خود طبقه‌بندی‌های مجزایی قائل بودند. بر این اساس ایشان عرصه مرتع را بر مبنای شکل ناهمواری، دما، پوشش گیاهی، خاک، منابع آب، کاربری اراضی و راه‌های دسترسی تقسیم‌بندی نموده و برای هر یک نام و تعریف مجزایی قائلند. این اجزا به‌گونه‌ای نام‌گذاری و تعریف گردیده است که برای اکثر قریب به اتفاق مردم بومی، دارای مفاهیمی کاربردی و شناخته شده است چنان‌که هرچند که این مفاهیم به‌عنوان منابع مکتوب درجایی ثبت نگردیده، اما اشتراک‌های فرهنگ زیست‌محیطی آنچنان در نام‌گذاری هر یک از اجزای زیست‌بوم لحاظ گردیده که برای اکثر مردمان ساکن در عرصه مورد مطالعه، ذکر نام‌های اجزای طبیعت، مفاهیمی مشترک را به ذهن متبادر می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: مدیریت مرتع، عشایر، دانش بومی، نظام تقسیم‌بندی بوم‌سازگان، فرهنگ زیست‌محیطی

مقدمه

دانش بومی، دانشی حاصل از تعامل گروه‌های انسانی در ارتباط با زمینه‌های متفاوت هستی، زندگی و معیشت است که ارتباط با محیط اجتماعی و طبیعی در آن از طریق آزمون و خطا در خلال زمان شکل گرفته و عمدتاً شفاهی و نامکتوب است. این دانش مشخصه تمامی سنت‌ها و فرهنگ آن منطقه می‌باشد (عباس و همکاران، ۲۰۰۲: ۳۷۹-)

۳۶۷؛ بارانی، ۱۳۸۲: ۲۲-۲۰). محققان به تدریج دریافته‌اند که گاه خروجی اطلاعات روش‌های مختلف و الگوریتم‌های پیچیده دانش رسمی همان اطلاعاتی را به محقق ارائه می‌دهد که بومیان یک ناحیه به تجربه بر آن واقف بوده‌اند چنانکه اتحادیه بین‌المللی حفاظت از طبیعت و منابع طبیعی در گزارشی به نام استراتژی حفاظت جهان که در سال ۱۹۸۰ منتشر ساخت چنین اعلام می‌کند: جوامع سنتی اغلب از دانش عمیق و مشروح در مورد زیست‌بوم‌ها و گونه‌هایی که با آن‌ها در تماس هستند برخوردارند و روش‌هایی مؤثر برای حصول اطمینان از پایداری این منابع در اختیار دارند (دیف‌رکس، ۱۳۹۱: ۱۲). بی‌توجهی به دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی در جامعه ما و اغلب کشورهای جهان سوم یکی از عوامل شکست‌های پی‌درپی برنامه‌های توسعه به سبک غربی و نابودی محیط‌زیست در سطح بین‌المللی بوده است. این موضوع سبب شده دانشمندان متأخر روشن‌بین و آینده‌نگر جهان و مجامع بین‌المللی همچون فائو، یونسکو، کمیسیون برانت لندن^۱ و بانک جهانی هر روز بیشتر متوجه خطاهای پیشین خود در امر توسعه جهان سوم و بی‌توجهی به جنبه‌های فرهنگی، دانش‌ها و فن‌آوری‌ها، مدیریت و عقلانیت بومی شوند (فرهادی، ۱۳۸۹: ۳۷-۱). با افزایش آگاهی نسبت به دانش پیچیده زیست‌محیطی اقوام مختلف، علاقه‌مندان به تحولات اجتماعی و زیست‌محیطی متوجه بومیان جهان شده‌اند. این جوامع گنجینه عظیمی از ذخایر دانش و تجربه بومی را در اختیار دارند.

از آنجا که دانش، حاصل تعامل فرد با محیط پیرامونش می‌باشد (رولینگ، ۱۹۸۹: ۷-۴، ۱-۳)، دانش بومی نیز حاصل تعامل بومیان با محیط پیرامونشان است. دی‌الا (۱۹۹۴: ۱۲-۱۰) دانش بومی را دانشی می‌داند که منحصر به یک جامعه و فرهنگ خاص است و اطلاعات لازم را برای تصمیم‌گیری بومیان فراهم می‌کند. ویلیامز و موچینا (۱۹۹۱: ۵۷-۵۲) دانش بومی را این‌گونه تعریف کرده‌اند: “شیوه‌های یادگیری،

۱- کمیسیون جهانی محیط‌زیست و توسعه که بعداً به کمیسیون برانت لندن معروف شد.

فهم و نگرش به جهان که نتیجه سال‌ها تجربه و مشکل‌گشایی بر اساس آزمون و خطا به‌وسیله گروه‌هایی از مردم در حال فعالیت می‌باشد که منابع در دسترس را در محیط خود بکار برده و تجربه کرده‌اند." پس دانش یادشده، دانشی است که بومیان و افراد محلی به کمک تجربه خود، آموخته و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کنند. تاریخ به ما نشان می‌دهد که دانش بومی به تدریج جمع می‌شود و آنچه باقی می‌ماند، در طول زمان آزمایش شده است. چنین دانشی شامل مشاهدات زیرکانه و دقیق در مورد گیاهان، حیوانات، آب‌وهوا، خاک، آفات نباتی و نظام‌های طبقه‌بندی است که کاملاً با شرایط محلی مطابقت دارند. به عقیده پژوهشگران این حوزه، این دانش دقیق و دارای قابلیت پیش‌بینی است؛ زیرا افراد محلی و خانواده‌های آن‌ها با آن زندگی کرده‌اند. همچنین از نظر حجم بسیار وسیع‌تر و گسترده‌تر از دانشی است که در مؤسسات و ایستگاه‌های تحقیقات به وجود آمده (دانش رسمی) و به آزمون گذاشته شده است و حتی از برخی جنبه‌ها، دقیق‌تر بوده و با شرایط محلی بهتر انطباق یافته و سازگار شده است (فروزه، ۱۳۹۳: ۳). ثبت این دانش می‌تواند بستر ساز مناسبی جهت تحقیقات دانش رسمی در عرصه‌های مختلف باشد (امیدی و همکاران، ۱۳۹۱: ۶۰-۵۱). دانش بومی از آنجاکه از نیازهای حقیقی، امکانات و محدودیت‌های محیطی سرچشمه می‌گیرد، طبعاً دارای مناسب‌ترین سازگاری با شرایط هر منطقه است. تطبیق دانش بومی با نیازهای امروز جوامع انسانی، زمینه‌های دسترسی صحیح به منابع را فراهم می‌سازد. علاوه بر این، توجه محققان و متولیان منابع طبیعی کشور به دانش روایی بومیان به ایجاد اعتماد در بین پژوهشگران و بومیان می‌انجامد؛ زیرا از این طریق افراد بومی و پژوهشگران خود را مانند شرکائی می‌دانند که مسئول یک فرآیند و محصول مشترک هستند. دانشمندان این اعتماد را عامل ایجاد شالوده‌ای استوار برای توسعه آینده می‌دانند. به عقیده آنان نپذیرفتن فرآیند توسعه توسط جوامع بومی نتیجه تکیه محققان و مجریان بر علوم جدید و نادیده گرفتن بومیان و دانش آنان می‌باشد. از بین بردن این معضل منوط به

آمیختگی و برقراری ارتباط میان دانش رسمی و دانش بومی و از بین بردن شکاف موجود در ارتباط بین پژوهشگران و بهره‌برداران می‌باشد.

ایران کشوری است با فرهنگ کهن که طی زمان‌های طولانی ساکنان آن برای تطبیق با حوادث و رویدادهای اطراف خود، بنا به سلیقه و ابتکارات محلی در زمینه‌های مختلف، تقسیم‌بندی‌ها، شیوه‌های مدیریتی متنوع و فن‌آوری‌هایی منطبق بر آن را به وجود آورده‌اند که برخی از آن‌ها به قدمت تاریخ کشور است (یوسفی، ۱۳۸۳). متأسفانه از بین رفتن سنت‌ها و عدم علاقه نسل جوان به فراگیری این دانش، موجب شده است تا بخش مهمی از دانش جوامع محلی با فوت کهنسالان زیرخاک رود. همچنین در متون تاریخی توجه کافی به ثبت دانش بومی نشده است همچنین با این که مجامع علمی به‌خوبی در جریان ارزش حفظ دانش بومی هستند اما به‌ندرت این تحقیقات جزء طرح‌های پژوهشی ثبت می‌گردد، گرچه شاید این تحقیقات بسیار ضروری‌تر از تحقیقات آزمایشگاهی و یا عرصه‌ای باشند چراکه زمان برای انجام آزمایش‌های علمی همیشه هست اما دانشی که مختص پیران دوره‌ای خاص در جامعه‌ای خاص است، همیشه فرصت ثبت آن وجود ندارد. به‌علاوه بررسی منابع گویای آن است که تحقیقات دانش بومی پیرامون محیط طبیعی در هر جای دنیا دارای یافته‌هایی هستند که در سایر تحقیقات مشابه در جاهای دیگر نیامده است و این از شاخص‌ترین ضروریات انجام این‌گونه پژوهش‌هاست (دیفرخش، ۱۳۹۱: ۵-۴). بهره‌برداران مرتع، اعم از جامعه عشایری و روستایی در ایران، از سالیان بسیار دور اندوخته‌های ارزشمندی در زمینه دانش بومی مدیریت مرتع دارند. این اندوخته‌های ارزشمند پتانسیل‌های فرهنگی و سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی این جامعه کهن به شمار می‌روند. سازگار شدن با تغییرات محیطی نمونه‌ای از روش‌های مدیریتی بهینه است که انسان‌ها، به‌ویژه جوامع بومی و محلی، با آن بسیار سروکار دارند (راسخی و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۳۲-۲۱۷). یکی از جلوه‌های سازگاری نظام‌های بومی تقسیم‌بندی اجزای مکان بر اساس نیازها و شرایط زیست در محل سکونت است. با توجه به

مطالب یادشده، در این تحقیق به بررسی مبانی تقسیم‌بندی و نام‌گذاری اجزای محیط در بوم‌سازگان مرتعی به‌عنوان عاملی مهم در نظام‌های طبقه‌بندی عرصه‌های مرتعی از منظر دانش بومی پرداخته شد. وابستگی و ارتباط تنگاتنگ جوامع بومی با محیط طبیعی و طبقه‌بندی اجزای آن توسط محققان دیگر، نیز بیان شده است. به‌عنوان مثال جونیور و ساتو (۲۰۰۵: ۱۲۷-۱۱۷) در نتایج تحقیقات خود بیان می‌دارند که به دلیل آنکه اغلب جوامع بومی در نواحی دورافتاده و بکر ساکن هستند دست به طبقه‌بندی عوامل محیطی پیرامون خود زده و مهارت و روش‌های آن‌ها واجد اطلاعات با ارزشی از قلمرو مکانی آن‌ها به شمار می‌رود. اوزترک و همکاران (۲۰۰۸: ۱۳۸۶-۱۳۵۹) نیز بیان می‌دارند که قبایل بومی که در مناطق کوهستانی و دره‌های خنک ساکن شده‌اند ارتباط تنگاتنگی با طبیعت اطراف خود داشته و می‌توانند حدود مرز مشخصی برای اجزای محیطی در سطح چشم‌انداز قائل شوند.

شاه ولی و امیری اردکانی (۱۳۹۲: ۲) نیز اذعان می‌دارند که دانش بومی دقیق و قابل پیش‌بینی است زیرا بهره‌برداران و خانواده‌های آن‌ها سال‌ها با آن زندگی کرده‌اند و دارای مشاهداتی زیرکانه و دقیق در مورد گیاهان، حیوانات، آب‌وهوا، خاک و نظام‌های طبقه‌بندی شده‌اند که کاملاً با شرایط محلی مطابقت دارد. این نوع دانش از نظر حجم، بسیار وسیع‌تر و گسترده‌تر از دانشی است که در مؤسسات و ایستگاه‌های تحقیقاتی کشاورزی و منابع طبیعی به وجود آمده (دانش رسمی) و به آزمون گذاشته شده است و حتی در برخی از جنبه‌ها دقیق‌تر بوده و با شرایط محلی انطباق یافته و سازگار شده است. فروزه (۱۳۹۳: ۲۷۱) نیز در نتایج بررسی خود این امر را بیان می‌دارد که تعاریف بومیان از محیطی که در آن به سر می‌برند بیش از آن چیزی است که دانشمندان آن را تصور می‌نمایند. چراکه بومیان به‌خوبی واقف‌اند که با هریک از اجزای طبیعت سازگاری مسالمت‌آمیزی پیدا نمایند و اطلاعات خوبی در مورد عوامل زیست‌محیطی، منابع، طبقه‌بندی و مدیریت عرصه‌ها دارند.

توجه به طبقه‌بندی شرایط اقلیم، نوع و جنس خاک، پوشش گیاهی و دوری و نزدیکی به محل سکونت عواملی است که در دانش کلاسیک نیز معیارهایی ضروری برای در نظر گرفتن توان اکولوژیک و مدیریت یک منطقه تلقی می‌شوند. به‌عنوان مثال پور جعفر و همکاران (۱۳۹۱: ۲۲-۱۱) در ارزیابی توان اکولوژیک سرزمین، عوامل اقلیم، ارتفاع، شیب، جنس خاک و پوشش گیاهی را به‌عنوان معیارهای اصلی در طبقه‌بندی و ارزیابی توان اکولوژیک برشمرده‌اند. همچنین عدل و همکاران (۱۳۸۶: ۳۰۰-۲۸۹) توان رویشگاه را برآیندی از مجموعه عوامل محیطی شامل اقلیم، ارتفاع از سطح دریا، جهت دامنه و ویژگی‌های خاک در نظر گرفتند که میزان قابلیت تولید یا پوشش یک بوم‌سازگان را نشان می‌دهد. راکایا و همکاران (۲۰۰۵: ۳۸-۳۳) نیز در مطالعه خود تقسیم‌بندی هفت نوع کاربری (سرزمین‌های جنگلی، اراضی باتلاقی، اراضی برفی، اراضی کشاورزی، اراضی بکر، اراضی سنگلاخی و اراضی مسطح) را توسط بومیان جهت مدیریت بهتر این مناطق توسط آن‌ها گزارش نمودند.

فروزه و همکاران (۱۳۹۳: ۱۳۹-۱۳۱) نیز ضمن بررسی دانش بومی عشایر اذعان می‌نمایند که ایشان محیط اطراف خود و اجزا و عناصر آن را به‌خوبی می‌شناسند و برای هر گیاه و هر قسمت از عرصه، نام، تعریف و واژه خاصی دارند، به‌گونه‌ای که از دیدگاه آن‌ها، یک شیء یا یک تجربه را نمی‌توان در انزوا از محیط اطرافش درک کرد. شناخت ایشان از اشیا و پدیده‌ها کلی است، بنابراین تمرکز دانش بومی گیاه‌شناسی ایشان نیز تنها بر گیاه نیست، بلکه مشتمل بر روابط بین گیاه و اجزای مکانی محیط پیرامون است و شاید به همین دلیل است که اغلب می‌گویند "گیاه را باید در صحرا ببینیم تا بشناسیم".

همچنین یکی از محققانی که حدود ۴۰ سال پیش در مورد دانش بومی، نام محلی گیاهان، محل رویش و سایر دانستنی‌های مردم نسبت به گیاهان منطقه در استان کهگیلویه و بویراحمد تحقیق کرده است، آقای یعقوب غفاری است. ایشان در مقدمه کتاب خود اذعان می‌دارد بدون شک گیاهان خودرو مهم‌ترین ثروت خدادادی هر منطقه

می‌باشد که سالیان متمادی با استفاده‌های گوناگونی که مردم از آن کرده‌اند، نه تنها باعث ادامه حیات آن‌ها شده بلکه اعتقاداتی نیز به آن پیدا کرده، با تمام وجود نسبت به آن احساس تعلق و وابستگی پیدا نموده و در حفظ آن می‌کوشند (غفاری، ۱۳۵۷: ۲). لازم به ذکر است ایشان با تلاشی پیگیر و با مسافرت‌های متعدد به نقاط مختلف استان و پژوهش‌های خستگی‌ناپذیر، تجسس در کوه‌ها، دشت‌ها، جنگل‌ها و پرسش از افراد آگاه محل توانستند از پوشش گیاهی این خطه اطلاعات جامعی کسب کنند؛ در نتیجه گام مهمی برای شناخت محیط زندگی انسان‌ها و جانداران منطقه بردارند.

یکی از موارد قابل توجه در نام‌گذاری و تقسیم‌بندی مکان‌ها در دانش روایی بومیان آن است که عشایر از شیوه‌ای از نام‌گذاری استفاده می‌نمایند که در اغلب موارد ذکر نام، تصویری از عرصه مورد نظر را مجسم می‌سازد. صفوی (۱۳۸۲: ۸۵-۶۵) نیز بیان می‌دارد که طرح‌های تصویری یکی از ساخت‌های مفهومی مورد توجه زبان شناسان است. اصل مسئله این است که از ما، در این جهان، اعمال و رفتارهایی بروز می‌کند؛ مثلاً حرکت می‌کنیم، می‌خوریم، می‌خوابیم، محیط اطرافمان را درک می‌کنیم و از این طریق ساخت‌های مفهومی بنیادینی پدید می‌آوریم که برای اندیشیدن درباره امور انتزاعی‌تر به کار می‌روند. به نظر جانسون (۱۹۸۷) تجربیات ما از جهان خارج، ساخت‌هایی در ذهن ما پدید می‌آورد که ما آن‌ها را به زبان خود انتقال می‌دهیم. این ساخت‌های مفهومی همان طرح‌های تصویری‌اند. به عبارت ساده‌تر، طرح تصویری، نوعی ساخت مفهومی است که برحسب تجربه ما از جهان خارج در زبان ما نمود می‌یابد. این شکل از نام‌گذاری بر مبنای طرح‌های تصویری، می‌تواند مبنای مناسبی برای نام‌گذاری فارسی برخی از تقسیم‌بندی‌های بوم‌سازگان با نام‌های نامأنوس باشد. به عقیده فرهادی (۱۳۸۵: ۹۶-۴۱) نیز زبان شناسان می‌توانند جهت دستیابی به معنای کهن‌تر و وجه تسمیه فراموش شده عوامل طبیعی از مطالعات دانش بومی بهره ببرند و در جایگزینی واژه‌های نامأنوس از آن بهره‌جویند؛ چنان که حداد عادل (۱۳۸۲: ۸-۱) این امر را این‌گونه بیان می‌نماید «هرکس در زبان مردم تحقیق و تأمل کند، تصدیق می‌کند

که مردم بدون اتکا به مؤسسات رسمی واژه‌گزینی و برای رفع نیازهای خود لغت‌های تازه می‌سازند. تفاوت واژه‌های مردمی با واژه‌های رسمی شبیه تفاوت گل‌ها و گیاهان صحرایی با گل‌ها و گیاهان گلخانه‌ای است. گل‌های صحرایی خودرو و فراوان و وحشی‌اند و زیبایی و نظمی دارند که همه‌کس قادر به دیدن و درک آن نیستند. واژگان مردمی آن بخش از واژگان یک‌زبان است که خود مردم به صورت طبیعی ساخته‌اند و برخلاف واژگان عامیانه به زبان معیار و حتی زبان ادبی یک جامعه نیز راه می‌یابند و گاه مواد و مصالح مناسبی برای واژه‌گزینی رسمی نیز می‌شوند. پژوهش در واژه‌گزینی مردمی و آگاهی از الگوهای دستوری و ترفندها و ظرافت‌ها و به قول مردم فوت کوزه‌گری معمول در این نوع واژه‌گزینی می‌تواند به صاحب‌نظران، مترجمان و دستگاه‌هایی که به صورت رسمی و برنامه‌ریزی شده مسئول واژه‌گزینی هستند مدد رساند».

روش‌شناسی

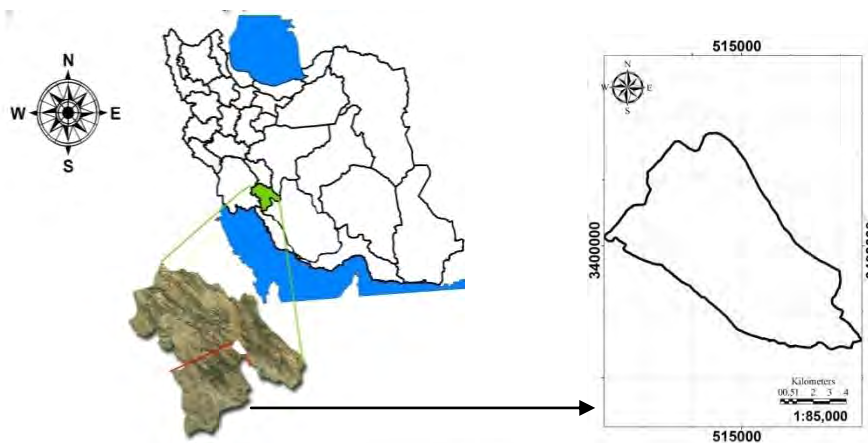
منطقه مورد مطالعه

مرتع دیلگان در زمره مناطق سردسیری استان کهگیلویه و بویراحمد به شمار می‌رود که در حدود ۸۰ کیلومتری شمال شرقی شهر یاسوج واقع شده است. این منطقه با مساحتی معادل ۹۸۵۴/۳۴ هکتار در محدوده طول جغرافیایی $۵۱^{\circ}۸'$ تا $۵۱^{\circ}۱۳'$ و عرض جغرافیایی $۳۰^{\circ}۴۷'$ تا $۳۳^{\circ}۰۹'$ قرار دارد (سازمان جهاد کشاورزی استان کهگیلویه و بویراحمد، ۱۳۸۸). منطقه مورد مطالعه، سکونت‌گاه بیلاقی سه طایفه از عشایر ایل بویر احمد به نام‌های باباکانی، شیخ و اولاد میرزاعلی به شمار می‌آید که به صورت مشاعی از سه سامان عرفی خود در مرتع بهره‌برداری می‌کنند. محل سکونت موقت این عشایر سیاه‌چادرهایی موسوم به بُهون و همچنین کپرهایی هستند که عمدتاً با سنگ و شاخ و برگ درختان درست شده‌اند. دامداری از فعالیت‌هایی است که عمده درآمد اقتصادی

۴۲ دو فصلنامه دانش‌های بومی ایران، سال چهارم، شماره ۷، بهار و تابستان ۱۳۹۶

خانوارهای جامعه مورد مطالعه را به خود اختصاص می‌دهد که مهم‌ترین ویژگی این شیوه از معیشت اتکاء به مراتع طبیعی در چارچوب دامداری سنتی است.





شکل ۱- جانمایی منطقه مورد مطالعه

روش مطالعه

در گام نخست دامنه‌ای از روش‌های جمع‌آوری اطلاعات به شیوه ساختارمند همچون پرسشنامه‌های طراحی شده، تا روش‌های کاملاً بدون ساختار همچون دیدار و گفتگوی آزاد بکار گرفته شد. در مصاحبه‌های ساختاریافته پرسش‌ها از قبل مشخص شده و به ترتیبی که از پیش تدوین یافته بود از مخاطبان پرسیده می‌شد، در مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته نیز پرسش‌ها از قبل مشخص و از بومیان پرسیده می‌شد با این تفاوت که در این شیوه از مصاحبه محقق ضمن گوش فرا دادن به مخاطب به بازاندیشی آن‌ها و در پاره‌ای موارد، برای درک عمیق‌تر گفتار مصاحبه‌شونده به کنکاش و پرسش‌های فی‌البداهه می‌پرداخت. در مصاحبه‌های باز یا غیررسمی که در جوی دوستانه انجام می‌گرفت، محقق سؤالات از پیش تدوین شده را مطرح نمی‌نمود و برحسب زمینه ایجاد شده به صحبت مخاطب یا مخاطبان گوش می‌داد و در صورت نیاز پرسش‌هایی را در مورد آنچه شنیده بود مطرح می‌نمود. بدین منظور پس از گفتگوی مقدماتی، چارچوب

اولیه پرسش‌ها طراحی گردیده و برای شیوه مصاحبه‌های بعدی (ساختارمند، نیمه ساختاریافته و یا بدون ساختار) تصمیم‌گیری شد.

در حین انجام مصاحبه‌ها سعی در ایجاد روابطی صمیمانه با اشخاص و گروه‌های مختلف ساکن در منطقه می‌گردید. اداره امور عشایر استان نقش بسزایی در این خصوص داشت چراکه با معرفی محقق به خبرگان هر طایفه اعتماد ایشان به تحقیق و پژوهشی که قرار بود در قالب نوشتن، ضبط صدا، عکس و فیلم‌برداری از زوایای مختلف زندگی عشایر و خانواده‌هایشان انجام گردد، جلب می‌شد و همچنین اقامتگاهی برای محقق مهیا می‌گشت تا به‌عنوان پایگاهی جهت فعالیت‌های شخصی و کاری از آن بهره‌جوید. هرچند که گام نخست آشنایی به این شکل صورت گرفت اما در گام‌های بعدی با معرفی محقق از سوی آخرین فرد مصاحبه‌شونده به سایر اعضای خانواده و بستگان هر طایفه، ارتباطی زنجیروار بین محقق و مصاحبه‌شوندگان شکل می‌گرفت. گام نخست در مصاحبه باعث برگزیده شدن مصاحبه نیمه ساختاریافته و باز از بین سایر روش‌های مصاحبه به سبب دریافت گسترده‌تر اطلاعات و جلب مشارکت بومیان گردید. این مصاحبه‌ها به هر دو صورت مصاحبه در محل زندگی عشایر و مشاهده مشارکتی صورت می‌پذیرفت؛ هرچند شیوه آرمانی محقق مصاحبه همراه با مشاهده بود. این شیوه برای کار اکتشافی در این زمینه بسیار مناسب است، چراکه هم کار پرسیدن را برای مصاحبه‌کننده و هم کار یادآوری و تداعی را برای مصاحبه‌شونده (راوی) آسان می‌سازد و از برداشت‌های غلط مصاحبه‌گر (پرسنده) و راوی (اطلاع‌دهنده) پیشگیری به عمل می‌آورد و هم به تدریج مصاحبه‌گر را در شناخت خود از دانش بومیان دقیق‌تر می‌ساخت. این مصاحبه‌ها در هر موضوع تا جایی تکرار می‌شد که پاسخ‌های تکراری برای محقق اثبات گردیده و ادامه مصاحبه‌ها نکته جدیدی را به مطالب قبلی اضافه نمی‌نمود. در نهایت از اطلاعات کسب‌شده از شیوه‌های متفاوت مصاحبه، فیش‌برداری شده و استخراج مفاهیم کلیدی از دانش روایی بومیان صورت پذیرفت. در مجموع، در طول مدت اقامت در میان عشایر که حدود چهار ماه در فصول بهار و تابستان و طی

سال‌های ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ به طول انجامید، بر اساس اطلاعات گردآوری‌شده، مفاهیم کلیدی بر اساس هدف تحقیق استخراج گردید که دربردارنده تقسیم‌بندی عرصه بر مبنای هفت عامل کلیدی در دانش روایی بومیان بود.

یافته‌ها

عشایر مرتع دیلگان برای هریک از اجزای پیرامون خود تفکیک و طبقه‌بندی‌های منحصربه‌فردی قائل بودند. چنانکه هریک از اجزای موجود در محیط پیرامون آن‌ها در فرهنگ شفاهی و نامکتوب ایشان بر اساس کارکردی که از گذشته تاکنون داشته است نه تنها از نامی جداگانه، بلکه از تعریفی متفاوت نیز برخوردار است. این اجزا به‌گونه‌ای نام‌گذاری و تعریف گردیده است که برای اکثر قریب به‌اتفاق مردم بومی دارای مفاهیمی کاربردی و شناخته شده است چنان که هرچند که این مفاهیم به‌عنوان منابع مکتوب درجایی ثبت نگردیده، اما اشتراک‌های فرهنگی و قومی آنچنان در نام‌گذاری هریک از اجزای زیست‌بوم لحاظ گردیده که برای اکثر مردمان ساکن در عرصه مورد مطالعه ذکر نام‌های اجزای طبیعت مفاهیمی مشترک را به ذهن متبادر می‌سازد. بر اساس مطالعات صورت گرفته ساکنان منطقه مورد بررسی، عرصه مرتعی پیرامون خود را بر اساس دما، نوع خاک، جنس زمین، پوشش گیاهی و کاربری اراضی تقسیم‌بندی نموده و اغلب برای معرفی رویشگاه گیاهان از این مفاهیم استفاده می‌کنند. لازم به ذکر است در تمام نظام‌های تقسیم‌بندی که در ادامه خواهد آمد، تعریف هر عرصه و نگارش آن بر مبنای نقل قول مستقیم عشایر بوده است و نگارندگان از هرگونه اعمال نظر شخصی در نگارش تعاریف و مفاهیم اجتناب نموده‌اند.

تفکیک و نام‌گذاری عرصه‌های مرتعی بر مبنای دما

بر اساس بررسی صورت گرفته، عشایر کوچ رو منطقه محیط پیرامون خود را بر مبنای دما و میزان دریافتی از نور خورشید به شش طبقه به شرح زیر تقسیم می‌نمودند.

برآفتو (بر آفتاب) (bar aftô): دامنه‌های رو به آفتاب را گویند یا به عبارت دیگر برآفتو زمین‌هایی است که آفتاب بعد از ظهر به آن‌ها می‌تابد. این زمین‌ها عموماً گرم‌تر بوده و علف‌های آن زودتر آماده چرا و برداشت می‌شوند.

نسه (سایه گیر) (nesa): دامنه پشت به آفتاب یا زمین‌هایی است که هنگام صبح آفتاب کمتری به آن‌ها می‌تابد و خنک‌تر و پوشیده از علف است. خاک این مناطق رطوبت بیشتری داشته که باعث می‌شود بذرهایی که از گیاهان مختلف بر روی خاک می‌افتد زودتر و آسان‌تر سبز شود. همچنین خاک قسمت نسه از برآفتو مرغوب‌تر یا به اصطلاح خرم‌تر است چرا که برگ و ساقه خشک گیاهان به‌وفور در آن ریخته شده و همین امر باعث مرغوبیت و حاصلخیزی خاک می‌گردد. در یک دره شیوه تشخیص نسه و برآفتو از پُری یا تنکی درختان و یا گیاهان علفی مشخص می‌شود که بسته به میزان ارتفاع تشخیص آن متفاوت است به‌طوری‌که به اذعان عشایر در ارتفاعات پایین‌تر هر جا که تراکم درختان بلی^۱ (بلوط) بیشتر باشد آن جهت را نسه و جهت مقابل را برآفتو گویند. اما در ارتفاعات بالاتر تشخیص این دو جهت از روی علف‌ها مشخص می‌گردد، به‌طوری‌که نسه جهتی است که گیاهان علفی از تراکم بیشتری برخوردار باشند. تفاوت نسه و برآفتو به لحاظ دما و پوشش گیاهی در سردسیر کمتر بوده اما در گرمسیر به مراتب بیشتر است. گیاهان در قسمت برآفتو زودتر سبز و بالغ شده و به مراتب زودتر هم خشک می‌شوند. به همین دلیل در آغاز کوچ چوپانان ابتدا دام‌های خود را به دامنه‌های برآفتو می‌آورند و هنگامی که علف در برآفتو خشک شد دام را به سمت نسه هدایت می‌کنند.

گرمرو (garmru): به باور عشایر مناطقی است از سردسیر که ارتفاع بیشتر و دمای کمتری دارد به‌عنوان مثال گیاهان خویشک (دافنه)^۲، تِگ (آلبالوی دانه‌ریز - آلبالوی وحشی)^۱ یا بَلَه (شیرین بیان)^۲ هرچند که سردسیری هستند اما گرمرو می‌باشند.

1. *Quercus brantii* Lindl.

2. *Daphne mucronata* Royle.

برف خُوس (برف خواب) (barf xôs): ناحیه‌ای از کوهستان، که در زمستان برف‌گیر است. بدین‌صورت که نزولات در آن قسمت اغلب به‌صورت برف می‌باشد.

برف انبار (barf anbâr): جایی که برف از زمستان یک سال تا سال بعد در آنجا بماند. به‌طوری‌که هنگامی‌که در این مکان برف می‌بارد برف جدید، برف مانده از سال قبل را بپوشاند. این مکان‌ها عموماً در دامنه‌های نسه واقع شده و سایه‌اندازی سایر قسمت‌های کوه بر روی آن به‌گونه‌ای است که نور آفتاب کمترین میزان تابش به آن را دارد.

برف کرمو (barf kermu): به مکان‌هایی گفته می‌شود که به دلیل برودت هوا برف آن تا اوایل تابستان باقی بماند اما به‌تدریج با فرا رسیدن تابستان برف آن آب‌شده و به دلیل ایجاد خلل و فرج در آن مانند میوه‌ای می‌شود که کرم‌خورده شده است. ارتفاع برف کرموها از برف انبارها کمتر است، اما مانند آن‌ها اغلب در زمین‌های نسه واقع شده‌اند.

تفکیک و نام‌گذاری عرصه‌های مرتعی بر مبنای خاک

از نظر عشایر دیلگان خاک‌های مرتع هر یک دارای اسم، خواص و کاربردی مجزا بودند. ایشان خاک‌ها را بر اساس خصوصیتی نظیر محل قرارگیری، رنگ، میزان رطوبت، عمق، نرمی یا سفتی، میزان سنگ و سنگریزه و حاصلخیزی، به ۱۲ گروه متفاوت تقسیم‌بندی می‌نمودند. نام و شرح خواص هر یک از آن‌ها به‌قرار زیر است:

خاک خُرْم (خاک حاصلخیز) (xâk- e xoram): به خاک‌هایی گفته می‌شود که معمولاً در دشت و یا در دامنه کوه واقع شده اما مکان آن نسبت به زمین‌های مجاور کمی گودتر بوده و آبراه‌های اطراف به آن سرازیر می‌شوند. خاک این‌گونه مناطق

-
1. *Cerasus microcarpa* Boiss.
 2. *Glycyrrhiza glabra* L.

قهوه‌ای تیره بوده و در نیمه اول فصل بهار و گاه در تمام این فصل سرسبز و پوشیده از علف می‌باشد. از نشانه‌های خاک خرم آن است که عمیق باشد، مقدار سنگ و سنگریزه در آن متوسط باشد و هنگام زدن و بیرون آوردن بیل در اوایل بهار که هنوز خاک رطوبت اندکی دارد، مقداری از خاک بر روی آن چسبیده باشد. این گونه خاک‌ها به هنگام بارش حالتی گِل مانند داشته و چسبناکی بیشتری نسبت به سایر خاک‌ها به خود می‌گیرند.

گِلون (خاک عمیق) (gelun): خاک‌هایی که عمق زیادی داشته و حتی اگر بیش از پنج متر هم حفر شوند به سنگ نمی‌رسند. زمین‌های گِلون عمدتاً در گرمسیر بوده و در دشت‌ها و پای کوه‌ها بیشتر دیده می‌شوند. در سردسیر نیز این زمین‌ها به ندرت در دشت یا بر روی شیب‌های ملایم بوده و نسبت به سایر زمین‌ها کلوخ و سنگریزه کمتری دارند. این زمین‌ها در سردسیر معمولاً وسعت زیادی ندارند و مناسب کشت صیفی جات هستند. در زمین‌های گِلون درخت به عمل نمی‌آید چراکه ریشه آن به جایی بند نبوده و استحکام زیادی ندارد. این زمین‌ها معمولاً خاک نرمی داشته و آب را در خود نگه می‌دارند. به طوری که پس از بارندگی حالتی گِل مانند و چسبناک پیدا می‌کنند.

سِه گِل (se gel): خاک مرغوب و قهوه‌ای‌رنگ.

لَم (خاک مرطوب) (lam): خاک‌هایی که در فصل بهار و گاه تا اواسط تابستان نمناک بوده و به باور عشایر این رطوبت را از آب‌های زیرزمینی می‌گیرند. این خاک‌ها مناسب کشت و زرع نبوده و درختی نیز در آن سبز نمی‌شود. خاک‌های لَمی عمدتاً محل تشکیل مورهاست.

بئر (biar): خاک‌های شنی کم عمق که علف‌های ضعیف و نامرغوبی همچون بهمن^۱ در آن می‌روید.

خاک سه (خاک مرده) (xâk-e se): خاکی را که در فصول سرد سال و گاه تا اواخر بهار به سبب برودت هوا در زیر برف باقی می‌ماند و پس از ذوب شدن برف‌ها ظاهر می‌گردد. این‌گونه خاک‌ها بیشتر در ارتفاعات دیده می‌شوند. رنگ این خاک کاملاً سیاه بوده و به سبب حاصلخیزی بسیار پایین هیچ گیاهی در آن نمی‌روید، به همین دلیل به آن خاک مرده نیز می‌گویند.

خُل (xol): زمانی که خاک کاملاً خشک و به‌صورت پودری بوده و با حرکت دام یا انسان ذرات آن بسیار زیاد در هوا پراکنده می‌شود. این حالت معمولاً هنگامی به وجود می‌آید که وُرد برای مدت زیادی در یکجا مانده و حرکت مداوم دام و انسان خاک را به خل تبدیل می‌کند. معمولاً در این زمان عشایر وُرد خود را به محل دیگری که خاک آن از استحکام بیشتری برخوردار است منتقل می‌کنند. به مکان‌هایی که خاک آن به خل تبدیل شده است، خیلرو یا خکلی دون گفته می‌شود.

گِل، شُل، گُلوم (gel, olkolu:m): اگر خاکِ خُل با مقدار کمی رطوبت همراه شود به گِل تبدیل می‌شود. اگر میزان رطوبت بیشتر شود گل به شُل که حالتی چسبناک دارد مبدل می‌شود و اگر شل مدتی در آفتاب بماند تا خشک شود، سفت و محکم شده و به کلوخ‌هایی که به آن گُلوم می‌گویند تبدیل می‌گردد.

سُول (خاک سفت) (sevel): به خاک‌های سفت و محکم گفته می‌شود که کندن و گود نمودن آن‌ها با بیل و کلنگ بسیار دشوار است. معمولاً زمین‌هایی که خاک سُول دارند برای برپایی سیاه‌چادر و یا کپر انتخاب می‌شوند.

کُور (ریگزار) (kôvar): خاک‌های با درصد فراوان سنگریزه که قابلیت نگهداری آب کمی در خود داشته و بیشتر آب را از خود عبور می‌دهند.

ریزه دَم (شنزار) (riz-e dam): هم در برافتو و هم نسه خاک‌هایی هستند که نسبت به سایر نقاط اطراف خود گرم‌تر بوده و بیش از سایر قسمت‌ها آب را در خود

نفوذ می‌دهند. معمولاً در ریزه‌دم‌ها برف زودتر آب‌شده و گیاهان کمی زودتر از سایر قسمت‌ها می‌رویند. در خاک‌های ریزه‌دم، خاک بیشتر شامل شن و ماسه است. چیتوه (çitavah): خاک سفید و غیر مرغوب که هیچ گیاهی در آن نمی‌روید. معمولاً در شیب است و گاهی بجای چات بکار می‌رود با این تفاوت که خاک چیتوه رنگ روشن‌تری داشته و نسبت به چات از لحاظ پوشش گیاهی ضعیف‌تر است.

تفکیک و نام‌گذاری عرصه‌های مرتعی بر مبنای جنس زمین

جنس زمین در دانش بومیان ساکن دیلگان به ۱۳ گروه تقسیم می‌شود:

چات (çât): به مکان‌هایی گفته می‌شود که سطح زمین آن بجای خاک پوشیده از سنگ‌های خاکستری و دودی شکل بوده که به صورت ورقه ورقه‌های جدا از هم و ناپیوسته بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند. چات‌ها معمولاً عاری از هرگونه پوشش مرتعی می‌باشند مگر آنکه به مرور زمان لایه‌ای از خاک بر روی آن‌ها تشکیل شده باشد. چات‌ها عموماً در دامنه‌های منتهی به دشت وجود داشته و بسته به شکل و موقعیت ظاهری هر یک اسامی مخصوص به خود را دارند مانند چات باریک، چات بلند، چات سفید و ... زول و انواع گینه (گون)‌ها را می‌توان در اطراف چات‌ها مشاهده نمود.

نمیله‌زار (namil-e zâr): به محل‌هایی گفته می‌شود که خاک آن‌ها در فصل بهار نمناک است اما بر روی آن چمنزاری (مُور) مشاهده نمی‌شود. نمیله‌زارها عمدتاً در شیب‌های متوسط رو به بالا مشاهده می‌گردند.

لَر (مرتع مخروبه) (lar): زمینی است که چندین بار شخم خورده و برای سال‌ها رها شده. این گونه زمین‌ها اغلب حاصلخیز نیست و به اصطلاح مرده است. اغلب بته‌های روئیده شده در لَرها داری جثه کوچک و ضعیفی هستند.

1. *Eryngium billardieri* F. Delaroche.

2. *Astragalus* sp.

بردلی دون (بردله دون) (bardaly dun): جایی که زمین آن پوشیده از سنگ‌هایی به درشتی بیش از یک مشت باشد. اغلب در کوهپایه‌ها و در روی شیب‌های ملایم دیده می‌شود اما گاهی به سبب ریزش ممکن است زمین صاف پای کوه‌ها نیز بردلی دون باشد. بردلی دون‌هایی که در شیب‌های ملایم تا متوسط بوده و از عمق خاک مناسبی برخوردار باشند و همچنین چشمه‌ای در بالای آن وجود داشته باشد محیط مناسبی برای باغداری محسوب می‌شود. به اذعان عشایر زمین‌های گلون که سنگ زیادی در لابه‌لای خاک آن‌ها نیست برای باغداری مناسب نیست و علت مناسب بودن بردلی دون‌ها جهت باغداری را دو دلیل می‌دانستند: اول آنکه همان سنگ‌های موجود در خاک بردلی دون‌ها از شسته شدن و از بین رفتن خاک جلوگیری می‌کنند و دوم آنکه ریشه‌های درختان به خوبی در این گونه خاک‌ها استقرار می‌یابد. بومیان از روی گیاهان مرتعی روئیده در بردلی دون‌ها می‌توانستند پیش‌بینی نمایند که آن اراضی مناسب کدام محصول باغی می‌باشد. به‌عنوان مثال معمولاً بردلی دون‌هایی که در آن خوشک و گینه شلال^۱ روئیده باشد را مناسب کاشت نهال‌های گردو و بردلی دون‌هایی که در آن کنگر^۲ بیشتر باشد را مناسب کاشت نهال‌های سیب می‌دانستند.

ریزلی دون (rizaly du:n): زمین‌هایی که سطح آن مملو از سنگ‌ریزه، شن و ماسه است. ریزلی دون را هم در دامنه کوه و هم در اطراف رودخانه‌های دائمی و فصلی می‌توان مشاهده نمود با این تفاوت که ریزلی دون در دامنه کوه‌ها متشکل از خرده‌سنگ‌های زاویه‌دار بوده اما در اطراف رودخانه‌ها خرده‌سنگ‌ها حالت گرد شده و صیقلی پیدا نموده‌اند. در کوه ریزلی دون‌ها بیشتر نزدیک به قله‌ها دیده می‌شوند. چنانکه هر چه از دامنه به سمت ارتفاعات کوه برویم از میزان بردلی دون‌ها کاسته و به

1. *Astragalus rhodosemius* Boiss. & Hausskn.
2. *Gndelia tournefortii* L.

ریزلی دون‌ها افزوده می‌شود. از پوشش گیاهی ریزلی دون‌ها در دامنه کوه می‌توان به ریواس^۱ و در حاشیه رودخانه‌ها می‌توان به گزگ^۲ اشاره نمود.

بَرِدِ رسِ دون (barde res du:n): زمینی است که سطح آن مملو از تخته‌سنگ‌های بزرگی است که ریشه در خاک دارند.

چُل (çol): مکانی است در پای کوه که سنگلاخی بوده و مقدار زیادی تخته‌سنگ و قلوه‌سنگ که از بالای کوه ریزش نموده در آنجا دیده می‌شود. در این مکان رویش گیاهان کم بوده اما به گفته بومیان گاهی ریواس، جاشیر^۳، چویل^۴ و یا درختانی نظیر بلی (بلوط)، کیکم^۵، شن^۶، سیسه (زالزالک زرد)^۷ و انجک (انچوچک - گلابی وحشی)^۸ نیز در این مناطق دیده می‌شود.

کِل (kel): هنگامی که در مناطق کوهستانی چندین برآمدگی سنگی متعدد کنار هم قرار دارد به گونه‌ای که این برآمدگی‌ها عاری از خاک بوده و به صورت سنگ‌های لخت باشند. این مکان‌ها عمدتاً عاری از گیاه بوده و یا گیاهان به صورت تنک در میان آن‌ها دیده می‌شوند. کلوام‌ها را برحسب اندازه به کلوام‌های کوچک و بزرگ طبقه‌بندی نموده و گاهی از آن به عنوان مبنایی برای نشانی دادن استفاده می‌شود. گاهی به کوه خیلی بلند یا قله کوه تیزکل گفته می‌شود.

خَکَلی دون (xakaly du:n): مکان‌هایی که پوشیده از خاک لخت و نرم است و با عبور دام و انسان گردو خاک برپا می‌شود.

1. Rheum ribes L.
2. Tamarix sp.
3. Prangos ferulacea (L.) lindi.
4. Ferulago angulata (Schlecht) Boiss.
5. Acer monspessulanum L.
5. Acer monspessulanum L.
6. Lonicera nummulariifolia Jaub. & Spach.
7. Crategus azarolus subsp. aronia.
8. Pyrus glabra Boiss.

گچ (گچینه) (gaç): به کوه‌هایی که خاک آن‌ها سفید و از جنس گچ و آهک باشد گچ یا گچینه گفته می‌شود. زمین‌هایی که در پای گچ‌ها قرار دارند زمین‌های با حاصلخیزی کم و عمدتاً نامرغوب محسوب می‌شوند.

رند (rend): زمین‌هایی که در سرایشی کوه واقع شده و به علت تراوش آب‌های زیرزمینی خاکشان نمناک و مرطوب باشند و همین عوامل باعث شود که در برخی مواقع حجم زیادی از خاک آن‌ها به پایین دامنه لغزش نماید.

زمین چاق (zamin-e çâgh): زمین حاصلخیز را گویند. لازم به ذکر است که برای این نوع زمین‌ها سه خصوصیت ذکر شد. اول آنکه این گونه زمین‌ها باید پایین شیب و آبگیر باشد، دوم خاک آن تیره باشد و سوم پس از بارندگی حالت گلی به خود بگیرد.

اوزا (زمین مرطوب) (ôzâ): زمینی است که هیچ‌گونه چشمه دائم، موقت و یا رودخانه در آنجا نباشد ولی خاک آن مرطوب بوده و معمولاً پوشیده از علف است. اوزا معمولاً در زمین‌های شیب‌دار و در دامنه کوه دیده می‌شود. زمین‌های اوزا معمولاً تا اوایل تابستان مرطوب می‌باشند اما پس از خشک شدن نیز زمین آن منطقه اوزا خوانده می‌شود.

تفکیک و نام‌گذاری عرصه‌های مرتعی بر مبنای پوشش گیاهی

پوشش گیاهی از نظر چادر نشینان دیلگان به ۱۸ گروه متفاوت تقسیم می‌شود. نام و ویژگی‌های هر یک بدین قرار است:

داردون (جنگل بلوط) (dâr du:n): بومیان برای بیان غالب بودن یک‌گونه یا یک عامل محیطی از نام گونه گیاهی یا عامل محیطی به‌علاوه پسوندهای «دون» و «زار» استفاده می‌کنند بنابراین از آنجاکه در اغلب نقاط کهگیلویه و بویراحمد به درخت بلوط، دار می‌گویند، به جنگل‌های بلوط، دار دون (دارلی دون) اطلاق می‌گردد.

دُمبیلدون (dombildu:n): جایی که درخت بلوط در آن تجدید حیات نموده و نهال‌های کم سن و سال بلوط در آنجا به وفور دیده می‌شود. معمولاً زمین‌هایی که در جنگل‌های بلوط قرار دارند و برای مدتی شخم‌خورده، در آن کشت و زرع صورت می‌گیرد و پس از مدتی به حال خود رها می‌شوند پس از سه تا چهار سال به دُمبیلدون تبدیل می‌شوند.

جاشیردون (جاشیر زار) (jā ir du:n): قسمت‌هایی از کوه که تراکم بته جاشیر در آن زیاد بوده و جاشیر گونه غالب را تشکیل داده باشد.

کتوزار (علفزار) (katô zâr): به فرم‌های رویشی گندمی، کتو یا گندمینه و به قسمتی از مرتع که گونه‌های گندمی از تراکم بالایی برخوردار باشند کتوزار گفته می‌شود.

بله زار (bala zâr): مکان‌هایی از دشت یا دامنه‌های پایین دست کوه که تراکم بله (شیرین بیان) در آن زیاد باشد، به ندرت این واژه برای مزارعی که کشت گیاه بله به صورت دستی در آن‌ها صورت گرفته نیز بکار می‌رود. وسعت بله زارها گاهی زیاد بوده به طوری که گاهی اسم یک مرتع یا یک روستای مجاور بله زار را به همین نام نام‌گذاری می‌کنند.

لُب (lob): جایی که تراکم درخت زیاد است.

چَرخ (çarx): به نواری از داردون‌های نسبتاً لُب گفته می‌شود که در حدفاصل دامنه و قسمت‌های عاری از خاک و سنگی که به ستیغ کوه منتهی می‌شود تشکیل می‌گردد.

چال (çâl): قسمتی از داردون لُب که تراکم درختان آن بسیار کمتر از اطراف خود بوده یا عاری از درخت باشد طوری که این عرصه از دور به شکل یک لکه قابل رؤیت باشد.

دار و بی داری (مرتع مشجر) (dâr- o bi dâry): حدفاصل بین مرتع و جنگل است. به عبارت دیگر به ناحیه‌ای گفته می‌شود که علف‌ها و بته‌ها به تدریج جای خود را به جنگل می‌دهند.

پُر (متراکم) (por): منطقه‌ای از دشت یا کوه که تراکم گیاهان علفی زیاد باشد.

تَنک (tanok): مرتعی که تراکم علف در آن ناچیز است.

پیشه (bi): به زمین‌های اطراف رودخانه‌ها گفته می‌شود که نیزار بوده و معمولاً در گرمسیر رویشگاه درختان گزگ، خرزهره^۱ و بنگه رو (پنج انگشت)^۲ و در سردسیر مملو از بته‌های سازو^۳ و درختان بید^۴ است.

پیوار (pivâr): به محلی گفته می‌شود که علف‌های آنجا به صورت دست‌نخورده باقی مانده و به صورت سرپا خشک شده باشند. پیوار اغلب در قسمت‌هایی که دام به جهت طولانی و یا صعب‌العبور بودن راه به آن مکان‌ها دست نمی‌یابد وجود دارد.^۵

شوپِر (پریکه دون) (par): مکانی است که محل تجمع لاشبرگ گیاهان بوته‌ای و علفی و همچنین برگ‌های خشک درختان است. به عقیده بومیان شوپِر یا پریکه دون عمدتاً جایی به وجود می‌آید که باد برگ‌ها را به آنجا آورده اما دیگر نمی‌تواند آن‌ها را بلند کند، بنابراین شوپِرها اغلب در کف دره‌ها و یا قسمت خروجی یک آبراهه دیده می‌شوند.

ریت (خاک لخت) (rit): جایی که پوشش گیاهی در آن نیست و فقط خاک لخت است.

1. Nerium oleander L
2. Vitex pseudonegundo (Hauskn.) Hand.-Mazz
3. Juncus sp
4. Salix alba L

۵- پیوار در زمره واژه‌هایی است که در ادبیات تغزلی عشایر نیز زیاد به چشم می‌خورد و از آنجا که پیوار کاملاً مستعد افروختن است، کاربرد آن در اشعار یا مثل‌ها اغلب کنایه از آمادگی دل طالب یا عاشق جهت افروختن و گداختن دارد. به‌عنوان مثال: "دشت پیوار دلم بندیر چرنگه" به این معنی که دلم کاملاً مستعد گداختن است و تنها منتظر یک جرقه می‌باشد.

تال تال (tâl tâl): برای عرصه‌ای که گیاهان علفی به صورت تک تک و کم تراکم و نه به صورت کپه‌ای روئیده باشند استفاده می‌شود. مانند فرم روئیدن گیاهانی نظیر تره^۱، لیزک (بن سرخ)^۲ و لپو (پیاز خونین رنگ)^۳. البته این اصطلاح برای مزارع غلاتی که به صورت کم تراکم سبز شده باشد نیز به کار می‌رود.

تَوَه (tava): هنگامی که چندپایه از گیاهان هم نوع در کنار یکدیگر قرا گرفته باشند. این واژه بیشتر برای درختانی از یک جنس که به فاصله کمی از یکدیگر قرار گرفته‌اند به کار برده می‌شود.

مُور (اولنگ) (rôm): به چمنزارهایی موقت که معمولاً اطراف چشمه‌های دائم و موقت وجود دارند گفته می‌شود. ندرتاً مورهایی در منطقه مشاهده می‌گردید که هیچ‌گونه منبع آب نظیر چشمه‌ها در اطراف آن دیده نمی‌شد. خاک این مناطق تا اواخر بهار و در برخی اوقات تا اواخر تابستان نمناک است. موسیر^۴، اوریشم موری (آویشن دنیایی)^۵ و پیدن اویی (پونه)^۶ را می‌توان در مورها مشاهده نمود. خاک مورها با وجود رطوبت زیاد، حاصلخیزی زیادی ندارد، به همین دلیل دارها و درخت‌ها در آن سبز نمی‌شوند.

تفکیک و نام‌گذاری بر مبنای کاربری اراضی

از آنجا که عشایر منطقه برای برخی از زمین‌های مجاور محل زیست خود کاربری‌های خاصی قائل بودند، تقسیم‌بندی عرصه به لحاظ کاربری اراضی در دانش بومی

-
1. *Allium ampeloprasum* L
 2. *Allium jesdianum* Boiss. & Buhse
 3. *Allium haemanthoides* Boiss. & Reut.ex Regel
 4. *Allium hirtifolium* Boiss
 5. *Thymus daenensis* subsp. *Daenensis*
 6. *Mentha longifolia* (L.) Huds

چادرنشینان منطقه نیز مورد بررسی قرار گرفت و مشخص گردید که عشایر ساکن در مرتع دیلگان ۱۷ نوع کاربری برای زمین‌های پیرامون خود قائل هستند.

صحرا (sahrâ): قسمتی از مرتع که برای چرای دام‌ها انتخاب می‌شود. همچنین زمین‌های اطراف ورد که در افق دید باشند را گویند.

گله چری (gala çari): مراتعی که در تملک شخص دیگری است اما به کسی که جهت چرای دام‌هایش فاقد زمین نسقی است داده می‌شود. این زمین‌ها حداقل به مدت یک سال رویشی در اختیار فرد فاقد زمین قرار می‌گیرد که دوره زمانی آن از بهار یک سال تا سال بعد است. اجاره دادن زمین‌های گله چری از سوی مالکان معمولاً بدین دلیل است که این زمین‌ها در مکان‌هایی است که در دسترس مالک نبوده و یا بردن دام‌ها به آنجا به دلیل مسافت زیاد از ورد برای وی مقرون‌به‌صرفه نیست، همچنین ممکن است مالک این زمین‌ها به مرور زمان تغییر معیشت داده و از طریق کارهایی غیر از دامداری امرارمعاش نماید. در محل مورد مطالعه، مالک در ازای اجاره زمین خود بسته به مرغوبیت آن حداقل یک میش و حداکثر سه میش و یا معادل ریالی آن از متقاضی دریافت می‌نمود.

ورد علوفه‌ای یا قرق پاییزه (vord-e olu:fei): عشایر زمین‌هایی را به چرای زمستانه اختصاص می‌دهند. بدین صورت که بخشی از مراتع که عموماً در گرمسیر است را در بهار و تابستان قُرق نموده و از چرای دام در آن‌ها ممانعت به عمل می‌آورند. این مراتع که به ورد علوفه‌ای یا قرق پاییزه معروف‌اند، در ابتدای کوچ به گرمسیر جهت تعلیف زمستانه دام مورد استفاده قرار می‌گیرند.

جاکه (که) (jâka): این مراتع در سردسیر بوده و عمدتاً رویشگاه جاشیر یا در اصطلاح جاشیردون است. شیوه برداشت از جاکه بدین شکل است که علوفه آن‌ها از اواسط بهار تا اواخر تابستان به تدریج درو شده و به صورت خرمن در وسط زمین جمع می‌شود. تا قبل از درو نمودن علوفه، دام اجازه ورود به جاکه را ندارد و تنها پس از

جمع‌آوری خرمن علوفه است که دام به این زمین‌ها وارد شده و تعلیف می‌شود. بنابراین زمین‌های یادشده از اواخر اسفند تا اوایل تیرماه قرق هستند. عشایر، علوفه مراتع جاکه را جهت تعلیف زمستانه با خود به گرمسیر می‌برند.

غله کالی (مزارع گندم و جو) (ghale kâli): زمین‌هایی که محل کشت گندم و جو است را زمین‌های غله کالی گویند. این زمین‌ها اغلب قسمتی از دشت یا قسمت‌هایی از پایین‌دست دامنه یا به اصطلاح مناطق گرمرو هستند که به چشمه یا رودخانه نزدیک می‌باشند. معمولاً در اطراف غله کالی‌های گرمسیری یک کت نیز ساخته می‌شود^۱.

پاریو (شالیزار) (pâryo): در گذشته فقط به زمین مخصوص برنج‌کاری گفته می‌شده است. مانند زمین‌هایی که در منطقه مورد بررسی وجود داشت که پس از گذشت سال‌ها و با وجود آنکه دیگر در آن برنج‌کاری صورت نمی‌گرفت باز اصطلاح پاریو برای آن زمین‌ها به کار می‌رفت. ولی هم‌اکنون به هر زمینی که کشت آن آبی باشد نیز پاریو گفته می‌شود. این زمین‌ها اغلب اراضی با شیب کم، گلی و با سنگ و سنگریزه کم و قسمتی از دشت بود. البته پاریو یک تفاوت با سایر زمین‌های برنج‌کاری در مناطق دیگر دارد و آن این است که برخلاف رسم متداول برای کاشت برنج که ابتدا دانه برنج را در خزانه کاشت نموده و سپس نشاء آن را در محل شالیزار آورده و کشت

۱- کت، مکانی است که برای ذخیره گندم مازاد بر مصرف فصول سرد از آن استفاده می‌شود. برای ساختن کت ابتدا زمین را کمی گود کرده و در اطراف گودی کنده‌شده دیواره‌ای سنگ‌چین تا ارتفاع حدود یک متر بنا می‌کنند به گونه‌ای که سنگ‌چین حالت نعل اسبی به خود بگیرد سپس کف کت و اطراف سنگ‌چین‌ها را با کاه‌گل می‌پوشانند. کف کت‌ها را جهت جلوگیری از آغشته شدن گندم‌ها به خاک پس از کاه‌گل نمودن با علف‌های خشک می‌پوشانند. بسته به تمکن مالی خانوار کت‌ها مساحتی بین دو تا دوازده متر دارند. سقف کت‌ها نیز توسط الوارهای بلوط و کاه‌گل پوشانیده می‌شود. گندم‌ها در این کت‌ها تا اوایل کوچ به سردسیر انبارشده و در ابتدای بهار بیرون آورده شده و عشایر آن را با خود به سردسیر می‌برند.

می‌نمودند، در زمین‌های پارویو از همان ابتدا برنج را در محل شالیزار کشت نموده و در همان‌جا نیز آن را درو می‌کردند. کشت در اوایل تابستان و برداشت در اواسط پاییز صورت می‌گرفت. زمین‌های پارویو اغلب در مجاور روستاها قرار دارند.

بَج (baj): زمین‌هایی که کشت غلات در آن‌ها به‌صورت دیم است.

رَنه (rena): زمینی که شخم‌خورده اما هنوز چیزی در آن کشت نشده است.

خَصیل (xasil): عشایر جهت تعلیف زمستانه دام‌هایشان چاره‌جویی‌های متعددی دارند که یکی از آن‌ها کاشت خصیل است. بدین شکل که زمین‌هایی نه‌چندان وسیع (حداکثر یک تا دو هکتار) که در اطراف محل سکونت آن‌ها می‌باشد را به کشت متراکم جو اختصاص داده و به‌اندازه کافی به آن کود می‌دهند. این زمین‌ها در پاییز کشت‌شده و محصول سبز و متراکم آن به‌تدریج جهت تعلیف زمستانه دام‌ها درو می‌شود. بدین ترتیب دام‌ها تا زمان کوچ به سردسیر از علوفه تازه برخوردار می‌شوند. زمین‌های خصیل عمدتاً در گرمسیر است اما برخی از خانوارهایی که در روستاهای سردسیری زندگی می‌کنند نیز از این شیوه جهت تعلیف زمستانه دام‌هایشان استفاده می‌کنند. لازم به ذکر است که گاه به‌ندرت به مزارع گندم که محصولشان بسیار خوب بوده و سبز و بسیار پرپشت باشد نیز خصیل گفته می‌شد.

لته (lata): مزارع کشت صیفی‌جات که اغلب اطراف باغات می‌باشند.

تَلکدون (زباله‌دان) (talakdu:n): به محلی از زمین اطراف وُرد و حوالی قاش که محل ریختن فضولات دام است گفته می‌شود که معمولاً گود بوده و یا چاله‌ای است که توسط خود عشایر کنده می‌شود.

قاش (gha): محل جمع شدن، دوشیدن شیر و استراحتگاه شب‌هنگام دام در کنار هر وُرد است که دور آن در هر وُرد با سنگ‌چین مشخص شده است. قاش معمولاً در زمینی با شیب ملایم و برفا تو بوده و کمتر در معرض باد است. همچنین در بعضی وردها قاش را در شکاف کوه‌ها جای می‌دهند که دام از پناه باران نیز محفوظ باشد

قاش گله معمولاً با شاخه‌های درختان به خصوص ارزن (سیاه تنگرس)^۱ محصور می‌شود. به حصار دور قاش «هوشا یا اوشا» گفته می‌شود. حتی هنگامی که عشایر کوچ می‌کنند محل قاش گله را در هر ورد به راحتی می‌توان تشخیص داد زیرا خاک آن سیاه و عاری از گیاه است. آغل نیز محل نگهداری بره‌ها و بزغاله‌ها است که معمولاً یک پنجم فضای قاش بوده و با شاخه‌های درختان به ویژه ارزن محصور می‌شوند. بره‌ها و بزغاله‌ها معمولاً تا سن دو تا سه ماهگی درون آغل‌ها نگه‌داشته می‌شوند.

وُرد (vord): محدوده اسکان موقت هر خانوار عشایر است که در تمامی آن‌ها شامل یک یا چند سیاه‌چادر، قاش گله، آغل بوده و معمولاً متعلق به یک خانوار است. وردها معمولاً در مکان‌هایی با ارتفاع کم و مسطح برپا می‌شوند. مواردی نیز هست که بسته به سابقه اسکان، شغل و وضعیت مالی خانوار تنها در برخی از وردها وجود دارد نظیر: یک چشمه اختصاصی، کپر، ساختمانی شامل یک یا دو اتاق، باغ گردو، باغچه کشت صیفی و سبزیجات و محل گذاشتن کندوهای زنبور عسل. دو نوع ورد وجود دارد؛ وُرد زمستانه که به محل اسکان عشایر در گرمسیر گفته می‌شود و وُرد بهاره که محل زندگی موقت عشایر در سرحد است. برخی از خانوارها کنار یکدیگر چادر خود را برپا می‌کنند که تشکیل یک بنه^۲ را می‌دهد.

مال (mâl): به گفته سالخورده‌گان عشایر در گذشته به عرصه‌ای که چند خانوار عشایر سیاه‌چادر خود را در اطراف یکدیگر برپا می‌نموده‌اند یک مال گفته می‌شد که معمولاً تنها یکی از آن‌ها در کنار چشمه بود. به آن خانواری که سیاه‌چادر خود را کنار

1. *Rhamnus persica* Boiss. & Hohen.

۲- به برخی از خانوارهای عشایری نیز دو بنه می‌گویند. این واژه برای عشایری بکار می‌رود که هنگام برپایی سیاه‌چادر در سردسیر و اوایل فصل بهار هنوز تعدادی از اعضای خانواده و همچنین بخشی از لوازم خود را به سردسیر نیاورده‌اند. این امر به دلیل آن است که این عشایر در گرمسیر غله کاری داشته و چون در ابتدای کوچ به سردسیر هنوز زمان دروی محصول در گرمسیر فرانسیده است، عشایر بخشی از خانواده و همه دام خود را به سرحدات برده و تعداد دیگر از افراد خانواده جهت برداشت محصول در گرمسیر می‌مانند. بدین شکل چرای دام و دروی محصول هر دو در زمان مناسب انجام می‌گیرد.

چشمه برپا نموده سرقاش می‌گفتند که اغلب مربوط به ریش سفید یا بزرگ‌تر آن مال بود. شیوه استقرار سیاه‌چادرها که بین سه تا ده عدد بود به‌گونه‌ای بوده است که مجموع آن‌ها در کنار یکدیگر تشکیل یک دایره بزرگ را می‌داد که قاش گله در وسط آن قرار می‌گرفت بدین شکل، زمینه محافظت بیشتر از دام‌ها نیز مهیا می‌شد. افراد این خانوارها به‌طور معمول با هم خویشاوند بوده و با یکدیگر نسبت نسبی یا سببی داشتند. بدین شکل، زمینه شیوه‌ای از زندگی مسالمت‌آمیز برای افراد با طبقات مختلف اقتصادی فراهم می‌شد، چراکه افراد متمول و مالدار نیاز به نیروی انسانی و افراد ضعیف‌تر نیاز به حمایت و تأمین امنیت داشتند و این هر دو، با این شیوه زندگی فراهم می‌گشت چنانکه افراد با مال کمتر همواره در اموری نظیر برپایی سیاه‌چادر و کپر، مهمانداری، جمع‌آوری و حمل هیزم، ساخت برخی از ابزار، شیردوشی، زدن دوغ^۱، پشم‌چینی، نگهداری از بچه‌ها و سالخورده‌گان، بستن بار هنگام کوچ و نظایر آن پیشقدم بوده و در عوض از حمایت‌های معیشتی صاحبان مال نظیر مبادله شیر یا شیروَره^۲، برخوردار

۱- دوغ زدن اصطلاحی است که عشایر برای به هم زدن دوغ استفاده می‌کنند. این عمل تا جایی ادامه می‌یابد که کره از دوغ جدا شده و با دست از روی دوغ گرفته شود.

۲- یکی از فرهنگ‌های تعاونی در میان عشایر منطقه فرهنگ مبادله شیر در بین یکدیگر یا شیر وره بود. در حقیقت این فرهنگ همیاری، کمکی در جهت یاری‌رساندن به خانوارهای کم‌بضاعت به شمار می‌رفت. چراکه خانوارهایی که از تعداد کم دام برخوردار بودند شیر دام‌هایشان آن‌قدر نبود که بتوانند از آن دوغ یا کره تهیه نمایند و جمع کردن شیر در طول چند روز نیز در صحرا میسر نبود. به همین دلیل خانوارهایی که دام بیشتری داشتند مقداری از شیر دام‌هایشان را طی یک مدت معلوم به‌عنوان قرض به خانوارهای کم‌بضاعت می‌دادند. البته مقدار شیر توسط چوبی به نام نکار در هر روز مشخص می‌گردید. نکار چوبی بود که هر روز در ظرف محتوی شیر فرومی‌بردند بدین‌صورت مقداری از چوب خیس می‌شد و مقداری از آن خشک باقی می‌ماند که بخش خشک آن جدا می‌شد. بدین نحو طی مدتی که شیر بین دو یا چند خانوار مبادله می‌گردید تعدادی چوب نکار با اندازه‌های مختلف جمع می‌گردید که نشانگر مقدار شیری بود که مبادله شده است و با استفاده از تعداد و اندازه نکارها خانواده‌های با تعداد دام کمتر، دین خود را در روزهای آتی ادا می‌کردند. البته در روزهای ادای دین نیز خانواده‌ای که از تعداد دام کمتری برخوردار بود از فرآورده‌های شیر که خانوارهای دیگر تهیه می‌کردند استفاده می‌نمود. بدین‌صورت نه در قالب تکدی‌گری بلکه در سایه حفظ عزت‌نفس یک نوع همکاری صورت می‌گرفت و عشایر

می‌شدند. به گفته عشایر منطقه استقرار سیاه‌چادرها به شیوه‌ای که در گذشته در قالب مال وجود داشت هم‌اکنون از بین رفته و بالتبع همیاری و شیوه‌هایی از تعاونی که قبلاً در بین اعضای یک مال وجود داشته است کمرنگ شده است. واژه مال هم‌اکنون جای خود را به آبایی (آبادی) یا پنه داده است که متشکل از یک تا سه خانوار است که رابطه خویشاوندی نزدیکی با یکدیگر دارند.

باغ (bâgh): باغ‌ها معمولاً در اطراف ورد عشایر بوده و زمین‌هایی به آن تخصیص داده می‌شود که به چشمه نزدیک باشند. در این باغ‌ها معمولاً درختان گردو و سیب کاشته شده و در بین درختان، صیفی‌جات نیز کشت می‌شود. از خصوصیت دیگر زمین‌هایی که به محصولات باغی اختصاص داده می‌شوند آن است که عمدتاً این زمین‌ها بر روی شیب دامنه‌ها بوده و سنگ و سنگریزه در خاک به وفور دیده می‌شود یا در اصطلاح زمین بردله‌دون است. اگر زمین مسطح یا دارای شیب ملایم بوده به شکلی که قابل شخم زدن توسط تراکتور باشد و همچنین منابع آبی نظیر چشمه یا رودخانه در اطراف آن باشد، این زمین‌ها به غله کالی اختصاص داده می‌شود.

بنشین (اتراقگاه) (ben :n): به محل اتراق موقت عشایر در مسیر کوچ از گرمسیر به سرحدات گفته می‌شود. بنشین‌ها معمولاً در چل‌ها واقع شده‌اند. اتراق در بنشین‌ها معمولاً بین دو تا ده روز ممکن است به طول بینجامد. به‌طور معمول بنشین‌های هر طایفه در مسیر کوچ مشخص بوده و در سال‌های مختلف ثابت می‌باشد.

کم‌بضاعت نیز با حجم شیری که اکنون می‌شد سایر فرآورده‌ها نظیر دوغ، ماست و کره را از آن تهیه نمود بخشی از معیشت خود را تأمین می‌نمودند. این شیوه از همیاری علی‌الخصوص در زمان‌های خشکسالی جهت کمک به افراد و خانوارهای ضیف قوت بیشتری می‌یافت. لازم به ذکر است که مبادله شیر تنها به این شکل و موارد مشابه در بین عشایر رواج داشته و فروش شیر و فرآورده‌های آن در میان ایشان امری مضموم و قابل سرزنش بوده است. چنین شیوه‌هایی از همکاری در سایر موارد نظیر درو غلات، کلک کردن (نشاء برنج) و نظایر آن نیز در منطقه وجود داشته است.

شوخوس (شب خواب) (سچس): شوخوس‌ها معمولاً یک محل نسبتاً گود یا خروجی یک آبراهه عریض در پای دامنه هستند که از یک یا چند سمت توسط دامنه‌های کوه محصور شده باشند. عشایر جهت بردن دام به شب چری^۱ در شب‌های مهتابی دام را از قاش بیرون برده و در مکانی که از پیش تدارک دیده‌اند آن‌ها را جمع می‌کنند تا دام در آنجا هم تعلیف شود و هم استراحت کند که به این مکان شوخوس گفته می‌شود.

تفکیک و نام‌گذاری راه‌ها

راه‌ها به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کاربری‌های موجود در اراضی منطقه به شش گروه مختلف تقسیم‌بندی می‌شوند:

ایلره (ایل راه) (i:l rah): راه‌هایی است که از قدیم محل عبور ایل از گرمسیر به سردسیر و برعکس بوده مانند ایل راه گل زردون یا کلهور در منطقه مورد بررسی. این مسیرها در گذشته که کوچ عشایر به‌صورت دسته‌جمعی صورت می‌گرفته بیشتر رونق داشته اما در حال حاضر که عشایر به‌صورت انفرادی، فامیلی و در زمان‌های متناوب و همچنین از مسیرهای گوناگون کوچ می‌کنند، کمتر به مفهوم گذشته آن کاربرد دارد.

مالرو (mâl rô): راه‌هایی است که به تدریج و در اثر عبور حرکت انسان و دام در دامنه‌های کوه ایجاد شده است. این راه‌ها عموماً خاکی بوده و عبور انسان و دام به راحتی از آن‌ها صورت می‌گیرد.

۱- معمولاً عشایر در برخی مواقع دام را به چرای شبانه می‌برند که به آن شوکن، شوچری یا شوبه‌گه می‌گویند. چرای شبانه اغلب در سه مورد انجام می‌شود: در آخرین روزهای سکونت در گرمسیر به‌منظور استفاده از آخرین علوفه‌های گرمسیری، در برخی از روزهای تابستان که هوا گرم است و به‌ویژه در نخستین روزهای کوچ به سردسیر که به دلیل سرسبز بودن و رویدن علف‌های بهاری، دام در قاش بی‌قرار است و اگر به شوخوس برده نشود حتی ممکن است حصار را خراب کرده و از قاش بیرون بزند.

پیازو (پیاده‌رو) (pia rô): راه مال‌رویی که عرض آن بیشتر و شیب آن کمتر است طوری که حدود پنج دام می‌توانند در کنار هم به راحتی از آن عبور کنند.

کیشه ره (راه باریک) (ki erah): مسیرهایی بسیار باریک و پر شیب در ارتفاعات کوهستانی است به طوری که دام و انسان به سختی از آن عبور می‌کند. این مسیرها در دامنه کوه‌هایی که بر سر ایراه‌ها و چراگاه عشایر می‌باشند در اثر عبور دام ایجاد شده‌اند. کیشه‌راه‌ها هم در جهت شیب و هم عمود بر جهت آن دیده می‌شوند اما عمدتاً به مسیرهایی با خصوصیات یادشده که عمود بر جهت شیب باشند کیشکه راه اطلاق می‌شود.

راکه (راه باریک صعب‌العبور) (râka): به مسیری گفته می‌شود که در امتداد دامنه‌های پرشیب کوهستان واقع شده و جهت عبور دام و انسان بسیار صعب‌العبور است. اگر راکه، در مسیر کوچ و مکانی که از قبل جهت برپایی وُرد در نظر گرفته شده باشد وجود داشته باشد، بر روی راکه پلکانی از چوب و سنگ جهت گذر انسان و دام ساخته می‌شود بدین صورت که ابتدا شاخه‌های قطور درختان موسوم به تاله را پشت سر هم، طوری قرار می‌دهند که امتداد شیب را پوشش دهد سپس سنگ‌های درشت را بر روی تاله گذاشته و با سنگ‌های ریزتر مکان‌های خالی را پر می‌کنند. اگر طول راکه کم باشد از یک تاله و اگر طولانی باشد از چندین تاله استفاده می‌شود. ابتدا و انتهای پلکانی که بر روی راکه ساخته می‌شود باید به گونه‌ای باشد که تاله‌ها بر روی تکیه گاهی قرار گرفته و در اثر حرکت دام و انسان جابجا نشوند.^۱

۱- راکه‌ها با وجود کمبود امکانات و عدم دسترسی به مصالح مرسوم، بسیار محکم ساخته می‌شوند به گونه‌ای که پس از سال‌ها هنوز قابل استفاده بوده و محل عبور عشایر هستند. ضرب‌المثلی نیز در میان عشایر رواج دارد که کنایه از محکم و پایدار بودن راکه دارد به این مضمون که "فلانی راکه روی زبانش نیست" این مثل برای کسی که زبانش چفت‌وبست نداشته یا در اصطلاح رازدار نیست بکار می‌رود.

گله رو (gala rô): راه‌هایی بسیار باریک و پرشیب در کمر کوه است که عبور انسان از آن بسیار به‌سختی صورت گرفته و عبور دام نیز منحصر به بز می‌شود. لازم به ذکر است که برای بیان میزان سختی راه عموماً از حرکت الاغ نام برده می‌شد. به‌گونه‌ای که اگر یک الاغ با بار می‌توانست از راهی عبور نماید، حرکت دام و انسان را نیز از آن امکان‌پذیر دانسته و در غیر این صورت آن راه را در زمره راه‌های صعب‌العبور به‌شمار می‌آوردند. راه گله رو نیز در زمره راه‌هایی بود که عبور یک الاغ با بار از آن بسیار به‌سختی صورت می‌گرفت.

تفکیک و نام‌گذاری چشمه‌ها

ضمن بررسی‌های به‌عمل‌آمده مشخص گردید که بومیان برای ذکر رویشگاه برخی از گیاهان از نام چشمه‌هایی با ویژگی‌های مختلف یاد می‌کنند چراکه از نظر ایشان چشمه‌ها به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع آبی موجود در منطقه دارای انواع و ویژگی‌های مختلف می‌باشند. در دانش بومی عشایر دیلگان چشمه‌ها به هفت گروه متفاوت تقسیم‌بندی می‌شوند که شرح آن در زیر می‌آید:

چشمه (çe mah): چشمه‌های دائمی که در تمام ایام و فصول سال آب داشته و معمولاً هر یک به نسبت سابقه تاریخی و یا مکان‌ها و عوارض طبیعی که در آن قرار دارند نام‌گذاری شده‌اند مثل چشمه خدا، چشمه گل، چشمه پامله و...

لیساب (li:sâb): چشمه‌هایی که دائمی نبوده بلکه فصلی‌اند، چرا که به گفته بومیان در زیر چنین چشمه‌هایی سنگ‌هایی است که نمی‌گذارند آب به‌اندازه کافی در دل زمین نفوذ نموده و دائمی بودن این چشمه‌ها را تضمین نماید. به همین دلیل چشمه‌های یادشده در زمستان و اوایل بهار آب داشته و پس‌از آن خشک می‌شوند. چون آب بجای نفوذ در دل زمین بر روی سنگ‌های زیرین روان است به این چشمه‌ها لیساب یا لیزاب می‌گویند. البته این اصطلاح به مکانی دیگر نیز اطلاق می‌شود و آن

مکانی است که در مظهر چشمه سنگ‌هایی وجود داشته باشند که آب چشمه پس از تراوش از روی سنگ‌ها روان شده و به سمت پایین دست جاری شود.

اُو بهاره (آب بهاره) (ô bahâra): چشمه‌های موقت که معمولاً تا حدود اواسط بهار آب از آن‌ها تراوش می‌کند.

چشمه کور (çe mah ku:r): چشمه‌هایی که پس از پایان بهار یعنی در حدود اواخر خرداد دیگر آب ندارند.

چشمه کری (çe mah kery): چشمه‌هایی است در دامنه کوه که مظهر آن‌ها به گونه‌ای است که تا یکی دو متر و گاه حتی تا حدود ده متر درون آن مشخص است. عشایر معمولاً خود، دهانه چنین چشمه‌هایی را به دلیل دفع جانوران از آن با سنگ و شاخه‌های درختان و گینه‌ها می‌پوشانند.

چشمه پلو قُل (چشمه جوشان) (çe mah pelo ghol): چشمه‌هایی که معمولاً در پای دامنه کوه و در زمین‌های با شیب بسیار ملایم یا مسطح بوده و از دل زمین می‌جوشد. از بالا که به آن نگاه می‌شود مانند آبی است که بر روی آتش گذاشته و در حال جوشیدن است.

چشمه سرزیری (çe mah sar ziry): چشمه‌هایی که در دامنه کوه و قسمت‌های شیب‌دار است که آب پس از تراوش به طرف پایین دامنه سرازیر می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

نتایج تحقیق صورت گرفته نشان‌دهنده آن است که عشایر مرتع دیلگان اجزای طبیعی را که در آن به سر می‌برند به خوبی شناخته و برای هر یک از بخش‌های آن شیوه‌ای خاص از طبقه‌بندی را قائلند. در فرهنگ شفاهی ایشان، اسامی ثبت شده برای شناسایی پدیده‌های طبیعی هرچند که نامکتوب و روایی است اما کاملاً در نزد ساکنان رواج داشته و شناخته شده است. در دانش بومی ساکنان منطقه هر جزء از محیطی که در آن به

سر می‌برند، دارای طبقه‌بندی مجزا و منحصر به فردی است که ایشان را در بازشناسی مکان‌ها، پدیده‌ها و فرآیندهای طبیعی یاری می‌کند.

این بررسی نشان داد که دانش بومیان در طبقه‌بندی اجزای پیرامون خود بسیار وسیع و گسترده‌تر از آنچه در مورد ایشان پنداشته شده است می‌باشد. به‌عنوان مثال عشایر مرتع دیلگان عرصه مرتعی را که در آن زیست می‌نمودند بر اساس نوع پوشش گیاهی به ۱۸ طبقه تقسیم نموده و برای خاک و جنس زمین آن به ترتیب ۱۲ و ۱۳ نوع تقسیم‌بندی قائل بودند. همچنین بومیان منطقه مورد بررسی برای زمین‌های اطراف محل سکونت خود ۱۷ نوع کاربری قائل بودند بومیان با توجه به مشخصات آب‌وهوا، ارتفاع، میزان شیب، جهت دامنه، نوع خاک، مقدار رطوبت، پوشش گیاهی و دوری و نزدیکی به محل وُرد، زمین‌های اطراف محل زیست خود را به کاربری خاصی اختصاص می‌دادند. به‌عنوان مثال جاگه‌ها که عمدتاً رویشگاه جاشیر بوده و علوفه آن برای مراتع زمستانه درو و ذخیره می‌شود، در قسمت بالادست سردسیر واقع است اما غله کالی‌ها در قسمت‌های پایین دست و مناطق گرم رو واقع شده‌اند که دسترسی به آب چشمه یا رودخانه سهل الوصول باشد. زمین‌های اطراف روستا که دارای شیب کم، سنگ و سنگریزه اندک بوده و عمدتاً به علت پایین دست بودن و دسترسی به آب رودخانه، خاکی مرطوب یا به اصطلاح گِلون دارند، به کشت پاریو اختصاص می‌یابند. آن قسمت از زمین‌هایی که خاک آن‌ها خرم بوده و نزدیک به محل سکونت باشد به کشت خَصیل و زمین‌هایی که بر روی شیب دامنه‌ها واقع شده و زمین آن بردلّه دون باشد در صورت دسترسی به آب چشمه‌ها به باغ اختصاص می‌یابد. قاش‌ها نیز معمولاً در زمین‌هایی با شیب ملایم و برافتو بوده که کمتر در معرض باد باشد^۱.

۱- در میان کاربری‌های مشاهده شده کمترین وسعت به زمین‌های زراعی تعلق داشت. زیرا به بیان سالخوردگان ایل، عشایر از گذشته زیاد به زراعت مبادرت نمی‌ورزیدند و زمین‌های طبیعی را شخم نمی‌زدند. چراکه ایشان را مجبور به یکجانشینی می‌نمود که مورد طبع عشایر حتی به شکل موقت و محدود نبود. این امر در گذشته به دلایلی نظیر امتناع از فرمانبرداری تام از حکومت مرکزی، پرداخت مالیات، خدمت سربازی، تحویل سلاح و...

راه‌ها نیز به‌عنوان شریان اصلی اتصال کاربری‌های اراضی مختلف و معرفی رویشگاه برخی از گیاهان در عرصه‌های مرتعی اهمیت ویژه‌ای دارند و به همین دلیل است که انواع آن در دانش بومی عشایر با نام‌های منحصر به فرد از یکدیگر تفکیک شده و به هریک ویژگی‌های مربوط به خود تخصیص می‌یابد. در این شیوه از نام‌گذاری و تقسیم‌بندی، راه‌هایی که بتوان خانوار عشایری را با اسباب و اثاث و همچنین گله‌های در تملک ایشان عبور داد، تا راه‌هایی که بسیار باریک بوده و دو دام سبک در کنار یکدیگر نمی‌توانند از آن عبور کنند دیده شده است، بطوریکه با نام بردن از نوع راه می‌توان مواردی نظیر وسعت راه، طول مسیر، شیب، ناهمواری و امنیت آن جهت عبور و مرور خانوار، احشام و کودکان و سالخوردگان را تشخیص داد. راه‌هایی که به‌صورت مکرر مورد استفاده در عرصه‌های مرتعی می‌باشند به‌جز اسم عامی که به آن تعلق می‌گیرد، دارای اسمی خاص نیز گردیده‌اند و گاه عشایر در طول این مسیرهای پرتردد اقدام به غرس درختان نموده‌اند.

عشایر منطقه مورد مطالعه، عرصه مرتعی پیرامون خود را به لحاظ پوشش گیاهی تفکیک نموده و برای هر یک از طبقه‌بندی‌های موجود در دانش روایی خود نام و مفهوم جداگانه‌ای قائل بودند. ایشان در طبقه‌بندی‌ها علی‌الخصوص در مورد پوشش گیاهی رویکردی مشابه با دانش رسمی و دانشگاهی داشتند. چنانکه برای تقسیم‌بندی زمین بر اساس پوشش گیاهی، گونه‌های غالب را مدنظر قرار داده و بر مبنای آن عرصه‌ای را با نام آن گونه‌ها نام‌گذاری می‌نمایند. آن‌ها برای نام نهادن بر عرصه‌ای که گونه‌ای در آن غالبیت داشته و بیشترین سطح از مکان را به خود تخصیص می‌داد، بیش از همه از پسوندهای «دون» و «زار» استفاده می‌نمودند. به‌عنوان مثال به منطقه‌ای که

اتفاق می‌افتاد. در عوض امنیت خانوار، مال و اموال به عهده خود عشایر بود و از این لحاظ نیز مستغنی از کمک دولت بودند. ایشان حتی کشاورزی را به دلیل عادت زارعان به یکجانشینی دون شأن خود تلقی می‌نمودند. بنابراین در زندگی عشایر با تغییر شیوه معیشت، تولید نیز تغییر نموده و مبتنی بر شرایط موجود، قابل تطبیق و انعطاف بوده است.

درختان بلوط در آن تراکم بیشتری داشتند، داردون و به نواحی‌ای که نهال‌های این درخت در آن حضور بیشتری داشت، ژمبیل دون اطلاق می‌شد. همچنین جاشیردون و پریکه دون را به ترتیب برای مکان‌هایی بکار می‌بردند که جاشیر گونه غالب را تشکیل داده و محل تجمع لاشبرگ گیاهان باشد. پسوند «زار» نیز نظیر «دون» به‌عنوان علامت غالبیت گونه‌ای خاص به شمار می‌رفت. به‌عنوان مثال کتو زار برای مناطقی بکار می‌رفت که گندمیان در آن بیش از سایر فرم‌های رویشی به چشم می‌خوردند و یا بله زار به عرصه‌هایی اطلاق می‌گشت که تراکم گونه بله در آن زیاد باشد. از همین شیوه برای تفکیک عرصه‌های مرتعی پیرامون، بر مبنای خاک رویشگاه استفاده می‌شد. مثلاً بردلی دون و ریزلی دون برای زمین‌هایی بکار می‌رفت که خاک آن‌ها به ترتیب پوشیده از سنگ‌های درشت و سنگریزه باشد و یا خکلی دون به مکان‌هایی گفته می‌شد که پوشیده از خاک نرم باشند. مانند تقسیم‌بندی برای پوشش گیاهی، در مورد خاک نیز پسوند «زار» برای نشان دادن غالبیت بکار برده می‌شد. مانند نمی له زار که به محل‌هایی گفته می‌شد که خاک آن‌ها در برخی فصول سال نمناک باشد.

از نکات قابل تأمل در مورد نام‌گذاری و تفکیک عرصه‌ها در دانش نامکتوب بومیان آن است که عشایر از شیوه‌ای از نام‌گذاری استفاده می‌نمایند که در اغلب موارد ذکر نام، تصویری اجمالی از عرصه مورد نظر را به ذهن متبادر می‌سازد. به‌عنوان مثال به خاک‌هایی که حاصلخیز بوده و در فصل بهار سرسبز و پوشیده از علف باشد خاک خرم می‌گویند یا به منطقه‌ای که تراکم گیاهان علفی زیاد باشد، پُر اطلاق می‌شود. نواحی که بارش در آن بیشتر به‌صورت برف اتفاق می‌افتد را برف خُوس (برف خوابیده) و شیب‌هایی از دامنه که قابلیت دریافت نور بیشتری از خورشید را دارد برافتو (مقابل آفتاب) می‌نامند. چشمه‌هایی که پس از پایان بهار دیگر آب ندارند را چشمه کور نامیده و مکانی که هیچ‌گونه چشمه دائمی ندارد اما خاک آن مرطوب است را اوزا (آب زا) می‌گویند. این گونه نام‌گذاری‌ها گاهی به دلیل ماهیت و شکل ظاهری یک

مکان بوده است و گاهی مانند تفکیک راه‌ها و کاربری‌ها، به دلیل عملی است که توسط گروه‌های انسانی در آن صورت می‌پذیرد.

با توجه به آنچه گفته شد بهره‌برداران، بومیان و مردمان محلی جزء جدایی‌ناپذیر بوم‌سازگان‌های مرتعی می‌باشند. دانشی که این افراد درباره جنبه‌های مختلف محیط زندگی پیرامون خود دارند انکارناپذیر است، از این روی ضروری و بجاست تا محققان این عرصه این دانش روایی و ساختارگریز جوامع بومی را که از طریق آزمون و خطا در طی سال‌های متمادی شکل گرفته و در خاطره فرهنگ جمعی آن‌ها ثبت شده است را به صورت نظام‌مند، ثبت و مکتوب نمایند. یک جامعه سنتی، که در دورترین نقاط جغرافیایی زندگی می‌کند و نمی‌تواند به کمک‌های نهادهای دولتی متکی باشد، دانش اکولوژیک بومی همچون سنگربانی، حافظ پایداری فرهنگی و بقای فیزیکی آن جامعه است. بیش از سه قرن است که دانش اکولوژیک بومی در کشورهای جهان سوم نقشی کلیدی در توسعه فرهنگی و اقتصادی این کشورها ایفا می‌نماید. تجربه نشان می‌دهد که دانش بومی نه تنها با دانش رسمی تعارض و تناقض ندارد، بلکه ویژگی‌های متفاوت دانش بومی می‌تواند مکمل مناسبی برای دانش رسمی باشد. کارشناسان و متخصصان باید بپذیرند که از مردم محلی هم می‌توان مسائل بسیار با ارزشی آموخت. شناخت و احترام نهادن به دانش بومی مردم و طرح واقعیات برای آنان از مهم‌ترین عوامل جلب مشارکت و ایجاد انگیزه است. ارزش‌های سنتی به عنوان بستر و پایه مطالعات، همراه با روش‌ها و تکنیک‌های مدرن و دیدگاه‌های جاری در زمینه استفاده چندمنظوره و بهینه از منابع، از اهمیت والایی برخوردارند. امروزه، استفاده هم‌زمان از دانش بومی و دانش رسمی یک استراتژی اساسی است که متخصصان برای توسعه کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه بدان تأکید کرده‌اند تا بدین ترتیب در مطالعات و پیش از اجرای طرح‌های مشارکتی، به منظور جلب مشارکت‌های بیشتر مردمی، به شناسایی دانش بومی و روش‌های سنتی پرداخته شود (راسخی و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۳۲-۲۱۷).

منابع

- امیدی، اسداله؛ خاتم ساز، محبوبه؛ ذوالفقاری، بهزاد. (۱۳۹۱)، اتنوبوتانی؛ رویدادی مبتنی بر بازنویسی علمی روایت‌های مردمی. *مجله طب سنتی اسلام و ایران*، ۱.
- بارانی، حسین. (۱۳۸۲)، بررسی مبانی فرهنگ مرتعداری در بین گله‌داران البرز شرقی. *رساله دکتری*، دانشکده منابع طبیعی، دانشگاه تهران.
- پورجعفر، محمدرضا؛ منتظرالحجه، مهدی؛ رنجبر، احسان؛ کبیری، رضا. (۱۳۹۱)، ارزیابی توان اکولوژیکی به منظور تعیین عرصه‌های مناسب توسعه در محدوده‌ی شهر جدید سهند. *جغرافیا و توسعه*، ۲۸.
- حداد عادل، غلامعلی. (۱۳۸۲)، *درآمدی بر واژه‌گزینی مردمی. نامه فرهنگستان*، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۲.
- دیف رخس، سیده معصومه. (۱۳۹۱)، بررسی دانش بومی مهم‌ترین گونه‌های غیر علوفه‌ای منطقه دلی کما، استان کهگیلویه و بویراحمد. *پایان نامه کارشناسی ارشد مرتعداری*، دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان.
- راسخی، ساره؛ قربانی، مهدی؛ مهربانی، علی‌اکبر؛ جوادی، سید اکبر. (۱۳۹۳)، بوم‌شناسی فرهنگی؛ تحلیل دانش بومی و انسجام اجتماعی در مدیریت شیر دام‌های چراکننده در مرتع (مطالعه موردی: روستای قصر یعقوب ° خرم‌بید- استان فارس). *مجله مرتع و آبخیزداری*، ۶۷.
- سازمان جهاد کشاورزی استان کهگیلویه و بویراحمد. (۱۳۸۸)، مطالعات تفصیلی اجرایی حوزه آبخیز دیلگان.
- شاه ولی، منصور؛ امیری اردکانی، محمد. (۱۳۹۲)، *روش‌شناسی پژوهش در دانش بومی کشاورزی*. انتشارات سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی.

۷۲ دو فصلنامه دانش‌های بومی ایران، سال چهارم، شماره ۷، بهار و تابستان ۱۳۹۶

- صفوی، کوروش. (۱۳۸۲)، *بحثی درباره طرح‌واره‌های تصویری از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی. فصلنامه نامه فرهنگستان*، ۲۱.

- عدل، حمیدرضا؛ مخدوم، مجید؛ مروی مهاجر، محمدرضا. (۱۳۸۶)، *ارزیابی تطبیقی عوامل موثر در توان اکولوژیک سه منطقه غربی، مرکزی و شرقی جنگل‌های شمال ایران. فصلنامه علمی پژوهشی تحقیقات جنگل و صنوبر ایران*. ۳.

- غفاری، یعقوب. (۱۳۵۷)، *مقدمه‌ای درباره پوشش گیاهی کهگیلویه و بویراحمد*. یاسوج: انتشارات بی‌تا. چاپ اول.

- فروزه، محمدرحیم؛ حشمتی، غلامعلی؛ بارانی، حسین. (۱۳۹۳)، *جمع‌آوری و بررسی اتنوبوتانی برخی گونه‌ها در استان کهگیلویه و بویراحمد. مجله طب سنتی در اسلام و ایران*. ۵.

- فروزه، محمدرحیم. (۱۳۹۳)، *بررسی اتنوبوتانی و پیش‌بینی زیستگاه مطلوب برخی از گونه‌های مهم مرتعی (مطالعه موردی: مرتع دیلگان، استان کهگیلویه و بویراحمد). رساله دکتری علوم مرتع، دانشکده مرتع و آب‌خیزداری دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان*.

- فرهادی، مرتضی. (۱۳۸۵)، *گیاه مردم‌نگاری با چکیده و نمونه‌هایی از گیاه مردم‌نگاری گیاهان خودروی کمره. فصلنامه علوم اجتماعی*، ۳۴ و ۳۵.

- فرهادی، مرتضی. (۱۳۸۹)، *مردم‌نگاری دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی: "نان شب" مردم‌نگاران ایران، فصلنامه دانش بومی*، ۱.

- یوسفی جلال. (۱۳۸۳)، *دانش بومی استفاده از بلوط در شهرستان ممسنی، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد مدیریت توسعه روستایی، دانشگاه تهران*.

- Abbas, B., Qarawi, A.A.Al. and Hawas, A.Al. (2002), The Ethnoveterinary Knowledge and Practice of Traditional Healers in

- Qassim Region, Saudi Arabia. *Journal of Arid Environments*, 50, 367-379.
- Dialla, P. E. (1994), *The Adoption of Soil Conservation Practices in Burkina Faso*, Indigenous Knowledge and Development Monitor, 1, 10-12.
- Johnson, M. (1987). *The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination and Reason*. Chicago: University of Chicago Press.
- Júnior, N. N. and Sato, M. (2005), Ethnoecology and Conservation in Protected Natural Areas: Incorporating Local Knowledge In Superagui National Park Management. *Brazilian Journal of Biology*, 1, 117-127.
- Ozturk, M., Uysal, I., Gücel, S., Mert, T., Akcicek, E. and Celik, S. (2008), Ethnoecology of Poisonous Plants of Turkey and Northern Cyprus. *Pakistan Journal of Botany*, 4, 1359-1386.
- Rokaya, M. B., Shrestha, M. R. and Ghimir, S. K. (2005), Ethnoecology of Natural Environment in Trans-Himalyan Region of West Nepal. Banko Jankari. *Journal of Forestry Information For Nepal*, 2, 33-38.
- Roling, N. (1989), The logic of Extension. *Indian Journal of Extension*, 3-4, 1-7.
- Williams, D.L. and Muchena, O.N. (1991), Utilizing Indigenous Knowledge System in Sustainable Agricultural Education to Promote Agriculture. *Journal of Agricultural Education*, 4, 52-57.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی